

متن پرسش

سلام: بر فرض که یهودیت به پیامبر اسلام بشارت داده باشد با وجود بدآموزی فراوان عهد عتیق چه دلیلی هست که یهوه را خدا بدانیم و بشارت را تایید بدانیم چون اثبات دین یهودی امکان کم است اگر هم قرآن فصیح باشد ادیب مسلمان اعجازش را تایید می‌کند و ادیب مسیحی اگر از جانش نترسد رد می‌کند و... پس راهی برای اثبات اسلام باقی نمی‌ماند و فتاوی غلط مذاهب اسلامی هم زیاد بوده: کنیزداری، کشتن بت پرستان، حلال بودن حرمسرا، مخالفت با هنر موسیقی و... جوابی هست؟

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: بحث در «قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» است و اعجاز قرآن از دریچه‌های مختلف خود را به میان آورده. در این رابطه عرایضی که در کتاب «مبانی نظری نبوت و امامت» شده است ذیلاً خدمتتان ارسال می‌شود:

دریچه‌های اعجاز قرآن

قرآن می‌فرماید: «وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَيَّ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ» [۱] اگر در معجزه بودن آنچه بر بنده‌ی ما نازل شده شک دارید، سوره‌ای مانند آن بیاورید. مبناي برهان این است که او یا به‌واقع پیامبر است و این آیات از طرف خدا بر او نازل شده و یا پیامبر نیست و با استعدادهاي بشري‌اش این آیات را تنظیم کرده است. در حالت دوم این می‌شود که از آن جهت که بشر است این آیات را آورده، پس شما هم که بشر هستید، مسلم اگر هم‌ه‌ی شما جمع شوید می‌توانید يك سوره مثل سوره‌های این قرآن بیاورید و اگر نمی‌توانید، معلوم می‌شود که او از جنبه‌ی بشري‌اش به چنین توانایی نرسیده، پس او پیامبر خدا است.

در رابطه با معجزه‌بودن قرآن نمونه‌هایی مورد اشاره قرار می‌گیرد:

۱ - از نظر فصاحت و بلاغت: قرآن از نظر هندسه‌ی کلمات و نظم خاصی که کلمات دارند، نه سابقه دارد و نه لاحق، به طوری که نه تا آن زمان بشریت با این ترکیب و نظم سخن گفته و نه بعد از آن انسان‌ها توانسته‌اند از آن تقلید کنند و با آن نظم و هندسه سخن بگویند. قرآن دارای آهنگ خاصی است که در عین دارا بودن مفاهیم معنوی، بدون تکلف و تصنع، عالی‌ترین معانی را در عالی‌ترین قالب‌های لفظی

اظهار می‌کند به طوری که معلوم نیست الفاظ تابع معانی‌اند و یا معانی تابع الفاظ.

قرآن در زمانی به صحنه آمد و مبارز طلبید که اوج تکامل فصاحت عرب بود. از آن عجیب‌تر بعد از آمدن قرآن نیز سخن رسول خدا(ص) و حضرت علی(ع) در عین فصاحت زیادی که دارد، اصلاً شکل و هندسه‌ی قرآن را ندارد. و لذا این مبارزه طلبی هنوز هم به قوت خود باقی است که اگر می‌توانید یک سوره مثل سوره‌های قرآن بیاورید. مضافاً این که تا حال کسی نیامده بگوید قبل از قرآن چنین کلماتی به این شکل در فلان کتاب بوده است. همچنان که کسی نیامده بگوید من مثل آن را آورده‌ام و اتفاقاً هر قدر انسان فصیح‌تر باشد بیشتر متوجه می‌شود که فصاحت قرآن از نوع فصاحت بشر نیست. همچنان که جادوگران متوجه شدند کار حضرت موسی(ع) از نوع سحر نیست.

۲- از نظر علو معنی و محتوی: بی‌گمان مطمئن‌ترین راه برای شناخت حقیقت قرآن، رجوع به متن قرآن و تأمل در توصیف‌ها و تعبیرهای آن در باره‌ی خود می‌باشد، توصیف‌هایی از قبیل «هُدًى لِلنَّاسِ»، «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»، «تَبْيَاناً لِّكُلِّ شَيْءٍ»، «حَكِيمٌ» و «فِرْقَانٌ» که همه حکایت از آن دارد که وقتی می‌فرماید: اگر می‌توانید مثل آن را بیاورید، یعنی آن چیزی که می‌آورید مثل قرآن از حیث هدایت‌گری و آوردن معارف هدایت‌گر و از حیث مطالب حکمت‌آمیز، همسنگ دانش‌های قرآن باشد و از این زاویه بشر را به آوردن چنین اندیشه‌هایی در حد قرآن دعوت می‌کند.

جامعیت و کمال قرآن بدین معنی است که قرآن مجید تمامی مواد و مصالح علمی جهت رسیدن انسان به سعادت فردی و اجتماعی را دارا است و با معارف خود رابطه‌ی انسان با «خدا»، «خود»، «انسان‌های دیگر» و با «جهان» را تبیین می‌کند و همه‌ی این معارف دارای سطوح و لایه‌های متکثر هستند و در آن برای هر موضوعی بطن‌ها وجود دارد. در پایین‌ترین سطح با مردم عادی صحبت می‌کند و هرچه مخاطب خود را دقیق بیابد، بطنی از بطن خود را برای او می‌گشاید و آوردن سوره‌هایی با این حد از علو در معانی به هیچ‌وجه در حد بشر نیست.

انسانی که قرآن طرح می‌کند وسعتی از قبل از تولد تا بعد از مرگ دارد و دستورات قرآن همه‌ی ابعاد این انسان را با همه‌ی دقایق روحی‌اش فرا گرفته است، در حالی که انسان معرفی شده از راه حس و اندیشه‌ی بشری در میان دو پیرانتز (تولد) تا (مرگ) قرار دارد.

در قرآن همه‌ی اصول معارف قرآن از توحید استنتاج شده و سپس گسترش یافته و به صورت اخلاق و عقاید و احکام در آمده به این معنی که هر حکم فرعی آن اگر تحلیل شود به «توحید» باز می‌گردد و توحید نیز اگر تفریع و باز شود، همان احکام و مقررات فرعی را تشکیل می‌دهد. می‌فرماید: «كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ» [۲] قرآن کتابی است با آیات محکم که سپس به صورت تفصیل درآمده، یعنی این کتاب با آیات متعدد دارای غرض واحدی است که وقتی به تفصیل در آید،

در يك مورد به صورت «اصول دين» و در مورد ديگر به صورت موضوعات «اخلاقي» در مي آيد و در جاي خود به صورت احكام شرعي ظاهر مي شود، به اين معني كه هرچه نزول كند و از اصل به فرع برسد از آن غرض اصلي خارج نمي شود و از مسير توحيد خود عدول نمي كند. به عنوان مثال: توحيد خدا در مقام اعتقاد عبارت است از اثبات «اسماء حسني» و «صفات علياي» الهي و در مقام اخلاق عبارت است از دارا شدن اخلاق كريمه مثل رضا، شجاعت و دوري از رذائل و همان توحيد در مقام اعمال عبارت است از به جا آوردن اعمال شايسته و پرهيز از محرمات و رعايت حلال و حرام. همهي اين ها به توحيد برمي گردد و انسان را به توحيد مي رساند زيرا آيات قرآن يك جهت وحدت دارند و يك جهت كثرت، از جهت صدور از طرف خدا به سوي بشر، سيري از وحدت به سوي كثرت را دارا مي باشند ولي از جهت سير از طرف انسان به سوي خدا، سير از كثرت به وحدت را دارا هستند.

قرآن كتاب انسان شناسي است، اما آن گونه كه خدا انسان را آفريده و در همان راستا انسان را تفسير مي كند تا انسان از خود بيگانه نشود، به طوري كه در تمام فرهنگ بشر و نه در فرهنگ انبياء □ انسان در حدّ سورهي العصر هم مطرح نيست، يعني انديشه ي بشر نسبت به انسان به اندازه ي تبيني كه يك سوره ي كوچك قرآن در مورد انسان دارد گسترش ندارد.

قرآن پيوند با خدا را در همهي شئون زندگي جريان مي دهد و انسان را در حد يك باور تئوريك متوقف نمي كند، بلكه خدای حاضر و محبوب را معرفي مي نمايد كه مي توان به او نزديك شد و با او انس گرفت. مرز ايمان و شرك در آن است كه انسان موحد توانسته است حقيقت وحداني عالم را در هر مخلوقي بيابد و انسان مشرك پديده هاي عالم را مستقل از حقيقت وحداني مي نگرد.

۳- اعجاز قرآن از جهت نبودن اختلاف در آن: قرآن در طول ۲۳ سال بر پيامبر خدا(ص) نازل شد، آن هم در شرايط اجتماعي و روي متفاوتي كه براي رسول خدا (ص) پيش مي آمد، بدون آن كه رسول خدا پيش نويسي داشته باشد و يا پس از نزول آن به حك و اصلاح آن پردازند با اين همه هيچ گونه تناقض و اختلافي در ميان مطالب آن نيست. هرگز كسي نديد كه مثلاً پيامبر (ص) يادداشتي داشته باشند و مطابق آن يادداشت آيات را قرائت كنند و يا طوري آيات را بخوانند كه بعداً معلوم شود يك كلمه را اشتباه گفته و بخواهند آن را تصحيح كنند، آن هم آياتي كه قبلاً هيچ كس چنين كلماتي در هيچ كتابي نگفته بود و بعداً هم كسي نيامد ادعا كند شبیه آن كلمات در كتاب هاي رومي ها و يا ايراني هاي متمدن آن زمان ديده شده است.

قرآن طوري است كه آيه اي مفسر آيه اي ديگر و مجموعه ي آن شاهد بر مجموع آن است و در عين تنوع - حتي در يك موضوع □ وحدت نگاه كاملاً در آن حاكم است. مثلاً در مورد عبادت و يا تقوا هزاران نکته ي متنوع دارد ولي همه با يك بينش و يك جهت و يك نگاه.

خود قرآن می‌فرماید: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» [۳] آیا این منکران قرآن در قرآن تدبّر و تفکر نمی‌کنند تا متوجه شوند اگر از طرف غیر خداوند صادر شده بود، حتماً در آن اختلاف و تضاد می‌یافتند؟ زیرا: اولاً: فکر انسان دستخوش تحول و تکامل است، و در آخر عمر عموماً اشتباهات اول را ندارد. ثانیاً: افکار انسان در طول زندگی تحت تأثیر حالات متفاوت روحی‌اش قرار دارد و سخنانش هماهنگ آن حالات، و گاهی متفاوت و بعضاً متضاد خواهد بود. ثالثاً: کسی که کارش بر دروغ باشد در طول عمر حتماً به تناقض و اختلاف می‌افتد، در حالی که هیچ‌کدام از موارد بالا در قرآن نیست و یگانگی و وحدت کاملی بر آن حاکم است.

۴- اعجاز قرآن از نظر جاذبه: قرآن در معرفی معنی حیات و آزاد شدن از اسارت نفس و خرافات آنچنان سخن می‌راند که انسان به هیچ‌وجه آن را از جان خود جدا نمی‌بیند و به‌خوبی جذب آن می‌شود. قرآن انسان را بر عقده‌های درونی‌اش پیروز می‌کند، مرگ را برایش معنی می‌نماید، او را دعوت به تدبّر در آیاتش می‌کند، می‌گوید: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَي قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا» آیا تدبّر در قرآن نمی‌کنند و یا بر قلب‌هاشان قفل زده شده است که حقایق آن را نمی‌فهمند؟ به همین جهت عقل انسان در حین تدبّر در قرآن از عمق جان، حقانیت آن را تصدیق می‌کند و خود قرآن شرط تشخیص حقانیت خود را تدبّر در خودش قرار داده است. آیا تا حال دیده‌شده کسی در قرآن تدبّر لازم را کرده باشد و برای او در حقانیت آن ذره‌ای شک باقی بماند؟ و یا بیشتر کسانی گرفتار شک نسبت به قرآن هستند که از دور و بدون تدبّر در آن نظر می‌دهند؟

۵ - اعجاز قرآن از نظر اخبار غیبی: مثل آن واقعه‌هایی که در حین نزول قرآن با فکر بشری درستی و نادرستی آن معلوم نبوده و در قرآن مطرح شده به طوری که بشر پس از سال‌ها به درستی آن پی‌برده است مثل: پیش‌بینی غلبه‌ی روم بر ایران در شرایطی که در آن زمان چنین غلبه‌ای به ذهن‌ها هم خطور نمی‌کرد. [۴] و یا مثل حفریات باستان‌شناسان، که پس از سال‌ها داستان حضرت یوسف و طوفان حضرت نوح و قوم سبأ را تأیید کرد. و یا این که قرآن برای فلك، مدار قائل است، برعکس پیشینیان که فلك را جسم مدوری می‌دانستند که ستارگان در آن می‌خکوب شده‌اند ولی بعدها معلوم شد که ستاره‌ها دارای مدار هستند و در مدار خود در گردش‌اند.

۶- اعجاز قرآن از نظر وسعت معارف و پهناوری مطلب: از طریق کسی که برتری فوق‌العاده‌ای از نظر اطلاعات نسبت به دیگران نداشت و در محیطی آنچنان محدود زندگی می‌کرد که از نظر عقب ماندگی مثال زدنی است و از آن طرف آن شخص ثلث آخر عمرش تماماً مشغول جنگ با دشمنان دین بود، چنین قرآنی با این وسعت علمی و دقت روحی مطرح شود حکایت از آن دارد که از طرف خدای حکیم و علیم بر او نازل شده است.

دکتر واگلیبری، استاد دانشگاه ناپل می‌گوید:

«کتاب آسمانی اسلام نمونه ای از اعجاز است... قرآن کتابی است که نمی‌توان از آن تقلید کرد... چطور ممکن است این کتاب اعجاز آمیز کار محمد باشد؟ در صورتی که او يك نفر عرب درس ناخوانده بوده است... ما در این کتاب مخزن‌ها و ذخایری از دانش می‌بینیم که مافوق استعداد و ظرفیت با هوش‌ترین اشخاص و بزرگترین فیلسوفان و قوی‌ترین رجال سیاست است.» [۵]

موفق باشید

[۱] - سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۳.

[۲] - سوره‌ی هود، آیه‌ی ۱.

[۳] - سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۸۲.

[۴] - در سال ۶۱۷ میلادی یعنی هفتمین سال بعثت پیامبر اکرم(ص) ایران بر روم پیروز شد و تا نزدیک پایتخت روم پیش‌روی کرد، در همان سال قرآن پیش‌بینی پیروزی روم را در کم‌تر از ده سال نمود. (به آیات اولیه‌ی سوره‌ی روم رجوع شود).

[۵] - کتاب «پیشرفت سریع اسلام»، ترجمه‌ی سعیدی، ص ۴۹.